

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسه گذشته بیان شد دلیل سوم بر اینکه استخفاف در حج را از گناهان کبیره قرار دهیم، این است که بگوییم؛ (1) استخفاف در صلاة، مسلم از گناهان کبیره است، (2) اهمیت حج، از صلاة بالاتر است. در نتیجه استخفاف به حج نیز مسلماً از گناهان کبیره است. در ابتدای سال، این بحث را مطرح کردیم که بر حسب برخی از روایات، حج از صلاة افضل است. در اینجا اگر قائل به این نتیجه شده و بگوییم حج از صلاة افضل است و استخفاف در صلاة هم گناه کبیره است، با این دو مقدمه نتیجه روشن این می‌شود که استخفاف در حج از گناهان کبیره است.

بررسی دلیل سوم درباره کبیره بودن استخفاف به حج

دیدگاه ما در مقدمه دوم (که در همه جا عمومیت دارد) این است که؛ تمام مواردی که در روایات به صورت افعال تفضیل آمده، عنوان نسبی دارد یعنی افعال تفضیل نسبی است نه افعال تفضیل واقعی به این معنا که ممکن است نماز از یک جهاتی افضل از حج باشد، حج از یک جهاتی افضل از صلاة باشد. لذا روایات فراوانی که مثلاً می‌گویند «أحب الاشياء عند الله ...» اینها همه نسبی است.

بنابراین، اگر این مبنا را اختیار کردیم، مقدمه دوم در دلیل سوم، دیگر فایده ندارد. بله؛ اگر گفتیم حج، من جمیع الجهات، از صلاة افضل است، در آن صورت، می‌گوییم اگر استخفاف در صلاة گناه کبیره است، استخفاف در حج، به طریق اولی گناه کبیره است، اما اگر گفتیم حج، از یک جهت افضل از صلاة است و نماز از جهت دیگر از حج افضل است، دیگر این استدلال تمام نیست.

نسبت به مقدمه اول نیز بحث کردیم و نتیجه این شد که؛ اگرچه در برخی از ادله، نماز، واجب موسّع دانسته شده و در واجب موسع، تخییر عقلی وجود دارد بین اول، وسط و آخر وقت و عمداً هر وقتی خواستید، می‌توانید نماز را بخوانید، اما با وجود ادله دیگر (که اگر کسی نماز را عمداً از اول وقت به تأخیر اندازد، این مصداق «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» می‌شود)، اگر بدون عذر در آخر وقت نماز را بخواند، استخفاف به نماز می‌شود. نتیجه آنکه؛ این واجب موسع، چندان هم برای ما موسّع نیست و نباید در آن استخفاف باشد.

البته تنها تعبیر محقق خویی (قدس سره) را در اینجا دیدیم که می‌فرماید: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ بناءً علي أن المراد بالسهو عن الصلاة الاستخفاف بها»^[1]؛ بنا بر اینکه معنای سهو در این آیه را استخفاف بگیریم نه به معنای دیگری. معلوم می‌شود که

ایشان تردید دارند که سهو در اینجا به معنای استخفاف باشد.

جمع‌بندی روایات درباره «سَاهُون» در آیه

در روایات معانی مختلفی برای «سَاهُون» آمده است؛

(1) گاهی می‌گوید: ساهون یعنی تضييع (ضایع کردن)،

(2) گاهی اوقات در روایات می‌گوید: «تأخير الصلاة عن اول وقتها لغير عذر»،

(3) گاهی اوقات می‌گوید «الترك»،

(4) گاهی اوقات می‌گوید: «أن يغفلها و يدع أن يصلي في اول وقتها».

ما باشیم و این روایات، مسلماً سهو به معنای «استخفاف» آمده است البته به معانی دیگری نیز آمده که فعلاً کاری نداریم، اما در اینجا به معنای استخفاف آمده است.

در این آیه شریفه: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا»^[2]، وعده نار و عذاب داده شده به کسانی که «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ»، طبق یک قول به معنای «تأخیرها عن مواقيتها من غير ان يتركوها اصلاً»^[3] است یعنی اگر نماز را از اول وقتش تأخیر بیندازد. از این رو، در کبیره بودن استخفاف به نماز تردیدی نیست.

خلاصه آنکه؛ این استدلال دو مقدمه دارد؛ مقدمه اول آنکه؛ بگوییم استخفاف در نماز از گناهان کبیره است. مقدمه دوم آن است که بگوییم: «الحج افضل من الصلاة»، نتیجه این دو مقدمه این می‌شود استخفاف در حج، به طریق اولی از گناهان کبیره است. منتهی در مقدمه دوم اشکال کرده و گفتیم حج از یک جهت افضل از نماز است و نماز از جهاتی دیگر افضل از حج است. به همین دلیل، استدلال سوم مخدوش است. چند اشکال و پاسخ

اشکال 1: اگر کسی یک روز نمازش را به تأخیر بیندازد، مستخف به صلاة نمی‌شود، بلکه اگر سیره او همیشه همین باشد مستخف به صلاة می‌باشد نه اینکه یکی دو روز این کار را بکند.

پاسخ: اگر کسی عمداً حتی یک روز بدون عذر استخفاف به نماز داشته باشد و بعد بمیرد، باز گناه کبیره انجام داده است. البته باید توجه داشت که این بحث نباید با بحث ترک خلط شود؛ در بحث ترک، وقتی می‌گفتیم ترک الحج از کبائر است، مراد ترک «من اول زمن الاستطاعة إلي آخر العمر» است؛ زیرا ترک در هر سال مخالفت با فوریت حج است (که بعداً هم خواهیم گفت که آیا مخالفت با فوریت نیز گناه کبیره است یا خیر؟)، اما ممکن است کسی بگوید مخالفت با فوریت گناه است، اما گناه کبیره نیست، ولی «ترک» که موضوع برای گناه کبیره است، ترک از اول زمان استطاعت تا آخر عمر است، اما در استخفاف اینطور نیست، اگر کسی حتی یک روز عمداً نماز را به تأخیر اندازد، بر این شخص صدق می‌کند که «ان يغفلها و يدع ان يصلي في اول وقتها».

اشکال 2: آخر وقت خواندن نماز بدون عذر، با این روایت که می‌گوید نماز در اول وقت رضوان الله است و آخر وقت غفران

الله است، منافات دارد.

جواب: غفران الله مقید می‌شود به جایی که استخفاف نباشد یعنی غفران الله در صورتی است که استخفاف نباشد، اما اگر آخر وقت با استخفاف نماز را بخواند، آن‌گان مثل اجتماع بین امر و نهی می‌ماند یعنی کسی هم استخفاف به نماز داشته باشد و هم نماز را بخواند، از این باب که «اقیموا الصلاة» را امتثال کرده، مسقط امر است و از این باب که استخفاف کرده، گناه کبیره نیز انجام داده است. در این صورت باید باید کبیره بودن استخفاف را مقید غفران الله قرار داد.

به بیان دیگر؛ یک دلیل می‌گوید: «اول الوقت رضوان الله و آخره غفران الله»، اما این آیه شریفه: «وَلِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»، می‌گوید ویل برای نماز گزار است و مراد از ویل، چاهی است در جهنم (نه معنای لغوی آن، بلکه علم است) که عذاب بسیار مهمی است. بنابراین «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» یعنی نماز می‌خوانند، اما در نمازشان سهو دارند. سهو نیز در روایات به معنای ضایع کردن آمده است.

شیخ مفید (قدس سره) نیز در المقنعه همین دیدگاه را داشته و می‌فرماید: «و لا ينبغي لأحد أن يؤخر الصلاة عن أول وقتها و هو ذاكر لها غير ممنوع منها فإن أخرها ثم اخترم في الوقت قبل أن يؤديها كان مضيعاً لها فإن بقي حتى يؤديها في آخر الوقت أو فيما بين الأول و الآخر منه عفي عن ذنبه في تأخيرها إن شاء الله»^[4]

جمع‌بندی مباحث و بیان دیدگاه برگزیده

سه بحث مطرح شد؛ 1) اگر کسی وجوب حج را انکار کند، آیا مستلزم کفر است یا خیر؟ که بحث کردیم، 2) اگر کسی از اول زمان استطاعت تا آخر عمرش ترک الحج کند، گناه کبیره است، 3) استخفاف الحج نیز گناه کبیره است. مرحوم امام در کتاب تحریر الوسیله فقط می‌فرماید: «و تركه من الكبائر»^[5] و صحبتی از استخفاف به حج در متن تحریر نکردند، اما مرحوم سید در عروه می‌فرماید استخفاف به حج بمنزلة الکفر است و ترک الحج، از گناهان کبیره است^[6] که این بحث تمام شد.

بررسی دفعات وجوب حج بر مستطیع

اولین مسئله‌ای که در کتاب الحج، هم در تحریر الوسیله مرحوم امام و هم در کتاب عروة الوثقی مرحوم سید یزدی مطرح می‌شود، این مسئله است که: «مسألة 1: لا يجب الحج طول العمر في أصل الشرع إلا مرة واحدة، و وجوبه مع تحقق شرائطه فوري بمعنى وجوب المبادرة إليه في العام الأول من الاستطاعة، و لا يجوز تأخيرها، و إن تركه فيه ففي الثاني و هكذا». مرحوم امام دو فرع مهم را در این مسئله بیان می‌کنند:

1) وجوب حج در تمام عمر یک بار است، منتهی می‌فرماید «في أصل شرع» یعنی آنچه به عنوان حجة الاسلام است و با اصل شرع و دین واجب می‌شود یک بار است، اما اگر کسی حج نذری انجام دهد یا استیجاری باشد، این دیگر ربطی به حجة الاسلام ندارد. حجة الاسلام یعنی حجتی که دین برای انسان واجب کرده در طول عمر که یک مرتبه واجب است.

2) می‌فرماید: «و وجوبه مع تحقق شرائطه فوري». وجوب حج، اگر شرائطش باشد، وجوب فوری است و باید در همان سال انجام بدهد. اگر نتوانست بلافاصله سال آینده. سال دوم هم مانعی اگر پیش آمد، بلافاصله سال سوم و هكذا. در اینجا باید دلیل هر دو فرع و اقوال را مطرح کنیم. ابتدا فرع اول و آن اینکه؛ آیا حجة الاسلام (یعنی حجتی که اسلام بر ما واجب کرده)، در طول عمر فقط یکبار واجب است یا بیش از یک بار؟

دیدگاه فقیهان در مسأله

در اینجا دو قول وجود دارد: یک قول (مشهور بلکه اجماع بر آن وجود دارد) این است که در طول عمر فقط یکبار حج، بر انسان واجب است. در مقابل این قول، تنها مرحوم صدوق است که در کتاب علل الشرائع می‌فرماید انسان‌های پول‌دار و متمول، هر سال باید حج انجام دهند.^[17]

ادله دیدگاه مشهور

دلیل اول: اولین دلیل دیدگاه مشهور، تمسک به اصل است به این بیان که؛ اگر هیچ اجماع یا آیه یا روایتی در میان نباشد و تنها شارع در قرآن فرموده: «لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»، شک می‌کنیم زائد بر یک بار حج بر ما واجب است یا نه؟ و چون مسئله از باب اقل و اکثر استقلالی است (و در اقل و اکثر استقلالی نسبت به زائد، برائت جاری می‌کنیم)، می‌گوییم مسلماً یک سال بر ما حج واجب است و در زائد بر این شک می‌کنیم (که آیا بر ما واجب است یا خیر؟)، اصل برائت از زائد است.

دلیل دوم: دلیل دومی که ادعا شده، اجماع است؛ هم اجماع محصل و هم اجماع منقول، هم اجماع من العلماء داریم و هم اجماع من المسلمین، هم اجماع شیعه است و هم اجماع اهل سنت که یک اجماع محکمی است. مرحوم صاحب جواهر بعد از عبارت صاحب شرائع (قدس سره) (که محقق می‌فرماید: «لا يجب باصل الشرع الا مرة واحدة») می‌نویسد: «اجماعاً بقسمیه (اجماع محصل و منقول) من المسلمین (عامه و خاصه) فضلاً عن المؤمنین»^[18] که خود شیعه اجماع دارد یعنی در اینجا هم اجماع اصطلاحی داریم، هم سیره مسلمین یعنی سیره مسلمین در طول تاریخ بر این بوده که هر کس یکبار حج را بر خودش لازم می‌دانسته و اگر واقعاً غیر از این بود، ما باید در میان مسلمان‌ها و مخصوصاً مسلمان‌های صدر اسلام، بر خلاف این را مشاهده می‌کردیم و حال آنکه اینطور نیست.

بله؛ افرادی داریم که زیاد حج انجام دادند، ولی خود همین که می‌گفتند حج دوم، سوم و چهارم ما، استحبابی است، قرینه بوده بر اینکه حج اول را، حج واجب قرار می‌دهند.

صاحب وسائل^[19]، روایتی را از محمد بن سنان نقل می‌کند که محمد بن سنان می‌گوید در طول عمر، یکبار بیشتر حج واجب نیست. بعد می‌گوید صدوق در علل الشرائع، بعد از نقل این روایت می‌گوید: «جاء هذا الحديث هكذا»؛ این حدیث به همین نحوی است که الان گفتیم، بعد شیخ صدوق (قدس سره) می‌فرماید: «والذي اعتمدته و افتي به أن الحج علي اهل الجده في كل عام فريضة»؛ آنچه من به آن فتوا می‌دهم و بر آن اعتماد می‌کنم این است که بر متمولین و اهل جدّه («جده» از «وجد، يجد، جدّه و وجداناً» است یعنی آن‌هایی که «واجد للمال» و پول دارند)، هر سال حجّ به عنوان فريضه واجب است.

بررسی صحّت اجماع در مسأله

سؤال این است که این ادعای اجماع چگونه می‌تواند صحیح باشد با اینکه یک شخصیتی مثل مرحوم صدوق، با این اجماع مخالفت می‌کند؟ در اینجا به چند مطلب باید توجه داشت؛

مطلب اول: طبق مبنای متأخرین (که می‌گویند اجماعی حجت است که برای ما کاشفیت از قول معصوم (علیه السلام) داشته باشد)، مخالفت یک نفر مضرّ به اجماع نیست. به بیان دیگر؛ طبق مبنای متأخرین که مسئله حدس در میان است (یعنی می‌گویند اجماع علی اساس الحدس معتبر است)، مخالفت یک نفر، ضربه‌ای به این مبنا نمی‌رساند و مانع از حدس از قول معصوم علیه السلام نمی‌شود.

مطلب دوم: مرحوم سید در عروه، وقتی این کلام شیخ صدوق (قدس سره) را مطرح می‌کند، می‌گوید: «علي فرض ثبوته»^[10]، این عبارت «علي فرض ثبوته» در کلام سید به این معناست که مرحوم سید در انتساب این دیدگاه به شیخ صدوق (قدس سره) شک داشته است (که شیخ صدوق (قدس سره) در علل فرمود: «والذي اعتمده و افتي به أن الحج علي اهل الجده في كل عام فريضه»)، مرحوم حکیم نیز می‌فرماید: «و قد سبق الى ذلك العلامة في المنتهى»؛^[11] پیش از سید یزدی (قدس سره)، این شک (در کلام مرحوم صدوق) را مرحوم علامه در منتهی دارد.

مرحوم علامه حلی می‌فرماید: «و لا نعلم فيه خلاف»؛ در اینکه حج یکبار واجب است ما مخالفی نمی‌دانیم، «وقد حكي عن بعض الناس أنه يقول يجب في كل سنة مرة و هذه حكاية لا تثبت»؛ این حکایتی است که ثابت نیست.

اگر نگاه مرحوم حکیم به این عبارت مرحوم علامه باشد، اولاً؛ بسیار بعید است که علامه حلی (قدس سره) درباره شیخ صدوق (قدس سره) تعبیر به «بعض الناس» کند. ثانیاً؛ مرحوم صدوق نمی‌گوید هر سال، بلکه می‌گوید: «علي اهل الجده»، بر ثروتمندان هر سال واجب است.

همانند این اختلافی که در شیعه وجود دارد، میان اهل سنت نیز هست که بیش از 99 درصد آن‌ها نیز می‌گویند در طول عمر یکبار واجب است و شاید کمتر از یک درصد بگویند اگر کسی مستطیع است، هر سال بر او واجب است.^[12] بنابراین، سخن علامه («بعض الناس»)، اشاره به حرف عامه دارد.

توجیه کلام مرحوم سید درباره نظر شیخ صدوق (قدس سره)

در اینجا باید دید که چگونه می‌توان این عبارت مرحوم سید (که می‌فرماید: «علي فرض ثبوته») را درباره شیخ صدوق (قدس سره) توجیه کرد؟ توجیه اول: ممکن است بگوییم شاید مراد مرحوم سید این است که شیخ صدوق (قدس سره) در کتاب علل آورده و در آن موقع مرحوم صدوق نوشته: «والذي اعتمده و افتي به»، اما «من لا يحضره الفقيه» بعد از کتاب علل الشرائع است و کتاب اصلي صدوق (قدس سره)، «من لا يحضره الفقيه» است و در من لا يحضر چنین فتوایی ندارد. بنابراین، شاید تردید مرحوم سید به این دلیل است که می‌گوید اگر شیخ صدوق (قدس سره) واقعاً بر همان فتوایی که بر علل داده باقی می‌ماند، در من لا يحضر نیز باید این فتوا را ذکر می‌کرد.

توجیه دوم: شاید این «فريضه» در کلام مرحوم صدوق، به معنای وجوب کفائی باشد؛ زیرا صاحب وسائل خودش میل به این نظریه پیدا کرده و می‌گوید یک روایاتی داریم که اهل جده باید هر سال انجام بدهند و حمل بر وجوب کفائی می‌کند. صاحب وسائل (قدس سره) می‌گوید: «قَالَ الصَّدُوقُ فِي الْعِلَالِ جَاءَ هَذَا الْحَدِيثُ هَكَذَا وَ الَّذِي اعْتَمَدَهُ وَ أَفْتِيَ بِهِ أَنَّ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَةِ فِي كُلِّ عَامٍ فَرِيضَةٌ ثُمَّ اسْتَدَلَّ بِالْأَحَادِيثِ السَّابِقَةِ وَ عَلَى مَا قُلْنَا لَا تَنَافِي بَيْنَهُمَا وَ الظَّاهِرُ أَنَّهُ مُرَادُ الصَّدُوقِ»^[13].

مراد صاحب وسائل از «علي ما قلناه»، جمعی است که صاحب وسائل بین دو دسته روایات کرده است به این بیان که؛ یک دسته روایات می‌گوید در طول عمر یکبار بیشتر حج واجب نیست، دسته دیگر از روایات می‌گوید بر اهل جده هر سال واجب است. صاحب وسائل می‌گوید آنکه می‌گوید برای اهل جده هر سال واجب است، به عنوان واجب کفائی است و می‌گوید: «و الظاهر أنه مراد الصدوق»، یعنی شیخ صدوق (قدس سره) نمی‌خواهد بگوید بر اهل جده، واجب عینی است که هر سال به حج بروند، بلکه صدوق هم می‌خواهد بگوید بر اهل جده به نحو واجب کفائی، حج هر سال واجب است.

باید دقت داشت که بحث ما الآن در وجوب عینی است که آیا حج، به نحو وجوب عینی در طول عمر، یکبار واجب است یا اینکه در تمام عمر واجب است. اگر مراد شیخ صدوق (قدس سره) از این فريضه، وجوب کفائی باشد از بحث ما خارج می‌شود (گاهی

اوقات در كلمات فقها براي واجبات، تعبير به فريضه نيز مى شود).

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و بالجملة: الاستخفاف بأي حكم إلهي مذموم عند الشرع المقدّس، و لكنّه لا دليل على أنه موجب للكفر، و قد عرفت قريباً أن موجبات الكفر إنكار أحد أمور ثلاثة: الوجدانية، و الرسالة، و المعاد، و مجرد الاستخفاف ما لم يرجع إلى إنكار أحد هذه الأمور لا يوجب الكفر. نعم، لا إشكال في أن ترك الحجّ عمداً من الكبائر لعدّه منها في جملة من النصوص. و لا يبعد أن يكون الاستخفاف به من الكبائر، فإنه نظير الاستخفاف بالصلاة كما في قوله تعالى فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ بناء على أن المراد بالسهو عن الصلاة الاستخفاف بها، و الحجّ نظير الصلاة لأنه ممّا بني عليه الإسلام.» موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص6.

[2] □ سورة مريم، آيه59.

[3] □ تفسير مجمع البيان، ج6، ص385.

[4] □ المقنعة (للشيخ المفيد)، ص94.

[5] □ تحرير الوسيلة، ج1، ص: 370.

[6] □ «و منكره في سلك الكافرين و تاركه عمدا مستخفا به بمنزلتهم و تركه من غير استخفاف من الكبائر.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص419.

[7] □ «قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب جاء هذا الحديث هكذا و الذي أعتمده و أفتي به أن الحج على أهل الجدة في كل عام فريضة.» علل الشرائع، ج2، ص405.

[8] □ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج17، ص: 220.

[9] □ وسائل الشيعة، ج11، ص: 20.

[10] □ العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 419.

[11] □ مستمسك العروة الوثقى، ج10، ص: 5.

[12] □ المجموع 7: 9.

[13] □ وسائل الشيعة، ج11، ص: 20.